**بحث: امر/ صیغه اطلاق / مقتضای اطلاق امر/توصلی و تعبدی**

**14040123**

**متن خام**

**جلسه 98**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

بحث ما در مورد این بود که **آیا قصد امر می شود در متعلق امر اخذ بشود یا نمی شود**

**مرحوم آخوند** در کفایه قائل به این است که محال است که قصد امر در متعلق أخذ شود عرض کردیم در مورد اینکه کلام مرحوم آقای اخوند ناظر به یک وجه هست یا ناظر دو وجه هست آقای روحانی بحث کرده که یک وجه است یا دو وجه است حالا صرف نظر از اینکه کلام مرحوم آقای آخوند یک وجه باشد یا دو وجه باشد اصل این وجوه را ما به نحو اجمال قبلاً اشاره کردیم یک مقداری می خواهم بحث را بیشتر باز کنم وجوهی بر امتناع اخذ قصد قربت در متعلق امر ذکر شده حالا من بعضی از وجوهش را ذکر می کنم و در موردش بحث می کنم ترتیب بحث را هم بر شکل ترتیبی که **مرحوم آقای بروجردی** در تقریراتشان یعنی در حاشیه ای بر کفایه ای که مرحوم آقای حجتی بروجردی بر اساس فرمایشات مرحوم آقای بروجردی نگاشته صحبت می کنیم همه تقریباتی که در این حاشیه آقای بروجردی هست را بحث نمی کنم بعضی از تقریباتش را بحث می کنم که اتفاقاً به همین ترتیب در کلمات مرحوم آقای صدر هم وارد شده حالا من با عنایت به فرمایشات هر دو بزرگوار بحث را دنبال می کنم

**تقریب اول** بر امتناع اخذ قصد قربت در امر لزوم دور هست به لحاظ نفس امر یا بفرمایید لزوم خلف هست حالا به یک جا به یک معنا برمی گردد عرض می کنم اما لزوم دور به این تقریب هست که امر متوقف هست بر اینکه آن متعلقش تحقق پیدا کند که فرض این است که قصد امر است امر متوقف است بر آن متعلق و فرض این هست که تا امر تحقق پیدا نکند قصد امر تحقق پیدا نمی کند پس قصد امر هم متوقف بر امر است.

**پاسخش** این است که امر متوقف بر قصد امر خارجاً نیست امر متوقف است بر تصور قصد امر ولی قصد امر خارجاً متوقف بر امر است نتیجه آن این می شود که قصد امر خارجاً متوقف است بر تصور امر مشکلی نیست مرحوم آقای صدر هم این تقریب را که ذکر می کنند یک سری پاسخهایی بعضیها دادند آنها را نقد می کنند نهایتاً همین پاسخ را می پذیرند آقای آقا شیخ هم در درر همین را آوردند و پاسخش هم همین را دادند حالا این تقریب این وجه اول را چه به تقریب دور بگوییم جوابش همین است چه به تقریب خلف بگوییم چون تقریب خلف همین طوری ممکن است بگوییم بگوییم که متعلق امر در رتبه متقدم نسبت به امر هست و قصد امر چون متعلق امر هست در رتبه متقدم نسبت به امر هست از آن طرف چون قصد امر به وسیله امر حاصل می شود در رتبه متاخر باید باشد یعنی ما یکون فی رتبة متقدمه در رتبه متاخر باید قرار بگیرد که خلف است جوابش هم همین است آن چیزی که در رتبه متقدم است تصور قصد الامر است و آن چیزی که در رتبه متاخر است خود قصد امر است عین همان تقریب دور در پاسخش همین جا همین می آید.

**تقریب دوم** تقریب دور به لحاظ قدرت. بین تقریب اول و تقریب دوم یک تفاوتی هست مدل بحث را کاملاً تغییر می دهد آن این است که متعلق تکلیف که در تقریب اول گفته بود در رتبه متقدم هست متعلق تکلیف در هنگامی که امر تحقق پیدا می کند مفروض الوجود نیست تصورش مفروض الوجود است بنابراین آن پاسخ بحث اینکه تصور اینجا مطرح است نه وجود خارجی می آید ولی قدرت خود قدرت باید باشد تا امر تحقق پیدا کند به تعبیر مرحوم نائینی قدرت، موضوع حکم است نه متعلق الحکم. موضوع حکم است نه متعلق حکم. بنابراین مدل بحث تغییر می کند تقریب این هست که تکلیف متوقف است بر قدرت داشتن و قدرت داشتن متوقف است بر تکلیف این تقریبی هست که اینجا هست این می شود دور و تکلیف متوقف بر قدرت خارجی است تصور القدره کافی نیست برای تکلیف قدرت خارجی باید باشد تا تکلیف تعلق بگیرد خب این این مطلب.

**پاسخ** این مطلب آقای بروجردی یک تعبیری دارند که این تعبیر دقیق نیست تعبیر دقیق همان تعبیری که ما در مشابهش از حاج آقا نقل کردیم که آقای صدر هم اشاره می کنند تعبیر آقای بروجردی اینجا این شکلی هست ایشان پاسخ این را دو تا در بحث قدرت می دهد یکی بحث اینکه این مشکل شما این که در متعلق اخذ نکنید حل نمی شود چون بالاخره در غرض تکلیف دخالت دارد همان مشکل هم مشکلی که من قبلاً هم عرض کردیم که این دور، ندیده بودم کلام آقای بروجردی را ولی عرضم این بود که این مشکل اینکه در متعلق تکلیف اخذ نکنیم مشکل را حل نمی کند چون در غرض دخالت دارد بنابراین دور هست تعبیرش این است

و جوابه على التقريب الثاني وجهان: الأوّل بالنقض و هو انّه على القول بعدم أخذ القربة في الأمر لمّا كان لقصد التقرّب دخل في حصول الغرض لا محالة يلزم الدور أيضا، و ذلك لأنّ الأمر و ان كان متعلّقا بذات الفعل، لكنّه انّما يتعلق به بما هو محصّل للغرض، و معه يكون الأمر متوقّفا على قدرة المكلّف على تحصيل الغرض، و قدرته على تحصيل الغرض باعتبار دخل قصد التقرّب في حصوله تتوقف على الأمر فيعود الدور.

همان تقریبی که قبلاً اشاره کردیم و الثانی بالحلّ من عمدتاً این که هست این حلش را می خواهم در مورد این صحبت کنم که ایشان می گوید که قدرتی که این جا دخالت یک کلمه تصورها فی موطنها تعبیر کرده تعبیر قشنگی نیست ایشان می گوید

و الثاني بالحلّ و هو انّ الموقوف عليه في طرف الأمر غير الموقوف عليه في طرف القدرة، و ذلك لأنّ ما يتوقّف عليه الأمر من قدرة المكلّف و اعتبارها في التكليف هو تصورها في موطنها تعبیر تصورها تعبیر قشنگی نیست هو وجودها فی موطنها باید تعبیر کرد و هو زمان الفعل و ظرف وقوعه لا القدرة الخارجيّة و ما يتوقف عليه القدرة من الأمر انّما هو وجوده الخارجي‏ عبارت بد تعبیر اصلاً شده خیلی تعبیر غیر لطیفی و بعبارة أخرى انّ قدرة المكلّف حين الفعل انّما تكون معتبرة في التكليف عقلا، فانّها من اجزاء علته كذلك بنحو الشرط المتأخر، و تصورها لدى الأمر عند التكليف يكفي في حصول التكليف‏ این تعبیر تعبیر خوبی نیست یک تعبیر این است که ما بگوییم قدرت حین العمل بنحو شرط متاخر شرط است و این قدرت حین به اصطلاح این تعبیر این خب امر متوقف است بر اینکه آن قدرت متاخر در ظرف خودش وجود داشته باشد نباید تصور کرد بر وجود آن قدرت در ظرف خودش توقف دارد یعنی من آمر باید قدرت را در آن ظرف ببینیم من آمر باید قدرت را در ظرف خودش ببینم و من آمر نمی توانم این تصویری که ایشان می خواهد بکند این تصویر که تصور را اینجا پایش را گذاشته وسط مشکل را حل نمی کند چون دور در افق آمر اینجا پیش می آید توضیح ذلک این که من که می خواهم امر کنم باید مکلف را قادر ببینیم در ظرف عمل یعنی قبل از اینکه من امر بکنم باید آن شخص در ظرف عمل قادر باشد و من نمی توانم قدرتی که در ظرف عمل هست را متوقف بر امر خودم ببینم دور خارجی نیست ولی دور در افق اعتقاد آمر است همچنان که دور هم در افق اعتقاد آمر پیش می آید هم در افق اعتقاد مکلف هر دو پیش می آید هر دو هم اشکال دارد این تقریبی که ما تصور را پایش را وسط بکشیم مشکل را حل نمی کند پاسخ مطلب چیز دیگری است تقریب دیگری است آن تقریبی که در جلسات گذشته در مشابه آن اشاره کردیم آن قدرتی که در تکلیف شرط است قدرت ولو بالامر است قدرت ولو بالامر یعنی قدرت ولو بالامر یعنی چه یعنی این قضیه تعلیقیه که «لو امر لکان المکلف قادراً» «لو تحقق الامر لکان المکلف قادراً» این قضیه تعلیقیه متوقف بر امر نیست قبل از امر تحقق پیدا می کند جزای این قضیه به وسیله امر تحقق پیدا می کند نه این ملازمه و این قضیه تعلیقیه و هیچ اشکالی ندارد یعنی ما یک قدرت تعلیقیه داریم بفرمایید قدرت بالامر داریم آن قدرت بالامر شرط تکلیف است قدرت تعلیقیه یعنی این صدق این قضیه تعلیقیه لو صدر الامر لکان المکلف قادرا لو صدر الامر متوقف بر صدور امر نیست قضیه شرطیه صدقش به تحقق شرط نیست جزا صدقش به تحقق شرط هست ولی قضیه شرطیه چه شرط تحقق داشته باشد چه تحقق نداشته باشد صادق است قضیه شرطیه صدقش متوقف بر شرط نیست

بنابراین اگر ما بگوییم اگر امر تحقق پیدا کند شرط قادر باشد خب این قضیه قبل از اینکه امر تحقق پیدا کند صادق است با امر این قضیه نمی آید با امر جزایش می آید آن قدرت فعلیه می آیند بنابراین هیچ مشکلی اینجا نیست یک تعبیر مرحوم آقای صدر همین را می خواهد بگوید ولی یک تعبیر بدی در من فرصت نکردم کلام آقای حائری را در تقریرات ببینم در تقریرات آقای هاشمی یک تعبیر خیلی بدی اینجا تعبیر کرده قدرت لولاییه یعنی چه لولاییه توضیح می دهد قدرت ولو بالامر مراد اوست قدرت لولاییه خیلی تعبیر بدی است این تعبیر مطلبش همین است که قدرت ولو بالامر کافی هست در صحت تکلیف به تعبیر دیگر همین که عرض کردم قدرت تعلیقیه که ما عرض کردیم در بحث اخذ علم در موضوع تکلیف هم عین همین بحثها پیش می آید قصد علم در موضوع تکلیف همان دور در اعتقاد مکلف همین دقیقاً همین تقریباتی که در قدرت هست که دور در اعتقاد مکلف و مکلف هر دو پیش می آید و آن دور سبب می شود که تکلیف صورت نگیرد و مکلف نسبت به این تکلیف فعلیت پیدا نکند در ذهن مکلف یعنی: چه در ناحیه مکلف چه در ناحیه مکلف اعتقاد به دور باشد تکلیف تحقق پیدا نمی کند از آن طرف مکلف هم نمی تواند این تکلیف برای او در افق ذهن او شکل بگیرد تا باعث بشود برای انجام عمل و امثال اینها عین همین تقریباتی که اینجا هست در بحث اخذ علم در موضوع تکلیف هست و **پاسخ** دقیقش همان پاسخی است که از حاج آقا عرض کردیم که مشابه آن را ما اینجا داری پیاده سازی می کنیم که آن چیزی که در تکلیف شرط است در رتبه سابقه صدق قضیه شرطیه هست که لو صدر التکلیف لکان المکلف عالماً به و آن چیزی که متوقف بر تکلیف هست این قضیه تعلیقیه نیست فعلیت العلم است شانیت العلم در رتبه متاخر است از تکلیف، فعلیت الحکم در رتبه متاخر است

شاگرد: جمله شرطیه مثل «إن رزقت ولدا فاختنه» نیست.

استاد: نه آن بحثها ربطی به اینجا ندارد. آن بحثها نمی دانم محقق موضوع و اینا در بحثهای مفهوم شرط و امثال اینهاست که دخالت دارد آنها هیچ ربطی به این بحثها ندارد.

خب بنابراین از این ناحیه اشکالی نیست مرحوم آقای آخوند تقریبی که می کند تقریب دیگری هست که حالا آن تقریب را من به یک بیانی عرض می کردم آقای بروجردی به یک گونه دیگری بیان را مطرح کردند جوهر مطالب شاید یکی باشد عرض ما این بود آقای آخوند این طوری می خواهند تقریب کنند می خواهند بگویند که درست است **یک نکته** ای را هم من اینجا قبل از اینکه به کلمات آقای آخوند بپردازم اشاره کنم **آقای صدر** یک نکته ای را اینجا تذکر می دهد تذکر خوبی هست که شبیه این را در بعضی بحثها از حاج آقا من دیده بودم ایشان می گوید این قدرتی که ما اینجا ذکر می کنیم تعبیر قدرت لولاییه می کند حالا من عبارت آقای صدر را یک کمی تغییر می دهم چون عبارت بدی است قدرت لولاییه آن این است که آن چیزی که در پاسخ اشکال دور به لحاظ قدرت باید گفت آن چیزی که تکلیف بر او متوقف است قدرت ولو به لحاظ امر است ولو بالامر است نه قدرتی حین الامر به اصطلاح قدرت حین الفعل آخر بعضی وقتها ممکن است شما بگویید که قدرت زمان امر شرط نیست قدرت زمان فعل خارجی شرط است که در کلمات آقای بروجردی هم به این لحن عبارت وارد شده که قدرت زمان فعل خارجی شرط است نه قدرت زمان امر بنابراین چون قدرت زمان فعل خارجی شرط است کان بخواهیم مشکل را حل کنیم که آقای بروجردی برای حل مشکل بحث تصور را پایش را کشیده بود وسط که عرض کردیم تصور مشکل را حل نمی کند ما اصلاً به این سبک مطرح نمی کنیم که قدرت عند الامر شرط است یا قدرت حین الفعل شکی نیست که قدرت حین الفعل شرط است ولی قدرت بالامر یا قدرت لولا الامر شرط است ما می گوییم قدرت لولاالامر شرط نیست قدرت بلامر هم کافی است همین که به امر، قدرت حاصل بشود کفایت می کند و همین مشکل دور را برطرف می کند.

آقای آخوند همین جا دست می گذارد روی بحث می گوید قدرت بالامر هم حاصل نمی شود **مشکل قضیه این است** اگر قدرت بالامر حاصل می شد مشکل حل شده بود ولی قدرت بالامر هم حاصل نمی شود چون قدرت بالامر در صورتی حاصل می شد که امر ما بذات صلات تعلق بگیرد امر ما به ذات صلات تعلق بگیرد و الا اگر امر ما به صلات مقید به قصد امر تعلق بگیرد دیگه من مکلف نمی توانم خود آن فعل را محقق کنم یعنی اراده من به فعل تعلق نمی گیرد اراده من به فعل در صورتی تعلق می گیرد که ذات فعل مامور به باشد ولی اگر فعل مقید به قصد امر مامورٌ به باشد ذات فعل مامور به نیست اراده من به ذات فعل تعلق نمی گیرد این اشکال مرحوم آخوند است که حالا این را مفصل ان قلت و قلت کرده که من ان قلت و قلت را نقل نکردم و نیازی هم نمی بینم تمام آن ان قلت و قلتها را نقل کنم الان البته یک تقریباتی در کلام آقای چیز هست صدر هست که اینها را بازگشت می کند به بعضی از ان قلتهایی که در کلام مرحوم آخوند هست آنها را بعداً آن نکته را عرض خواهم کرد در ضمن کلام مرحوم آقای صدر ما اینجا در پاسخ این اشکال این طوری مطرح می کردیم

شاگرد:دورش فی اعتقاد مکلف است

استاد: نه دور فی اعتقاد مکلف نیست بحث سر این است که قدرت ولو بالامر شرط تکلیف است

شاگرد: آن مکلف می خواهد بیاورد می گوید من صلات لوجوبه ولی در حالیکه صلات لوجوبه ندارد

استاد: نه نه بحث سر این نیست که قدرت در اعتقاد مکلف شرط هست یا شرط نیست آن بحث قدرت در اعتقاد، دور در اعتقاد مکلف. بحث سر این است که مکلف باید بعد از امر قادر شده باشد بحث اعتقاد اصلاً پایش را وسط نیاورید بعد از اینکه امر تحقق پیدا کرد مکلف باید قادر شود و اینجا مکلف بعد از اینکه امر هم تحقق پیدا بکند قادر نخواهد شد چون در صورتی مکلف قادر است که امر به ذات فعل تعلق بگیرد وقتی امر به فعل مقید به امر تعلق گرفته است ذات فعل مامور به نیست بنابراین اراده من به ذات فعل تعلق نمی گیرد اشکال این است

**در پاسخ** این مطلب ما این طوری عرض می کردیم ما عرض می کردیم که حالا من یک مقداری پاسخی که قبلاً عرض کردم را بازش بکنم با **چند مقدمه** این بحث را جواب بدهیم **یک** مقدمه این که این که این قصد امری که ما اینجا می خواهیم بگوییم مراد از قصد امر چیست قصد به معنای اخطار هست یا به معنای داعی است خب در بحث نیت گفتند نیت گاهی اوقات به معنای نیت قربت که هست گاهی اوقات به معنای اخطار است یعنی من باید در هنگامی که نیت می کنم این را در ذهن خودم اخطار بدهم که به خاطر خدا دارم این کار را می کنم به خاطر خدا این یک جور است.

یک جور دیگر این است که بگویم نه اخطار لازم نیست داعی لازم است یعنی محرک من باید خدا باشد حالا محرک من حالا بحث مطلق قصد قربت را اینجا در بحث نیست این که ما می گوییم که قصد امر در متعلق اخذ شده است یعنی محرک من برای اتیان عمل باید همین امر باشد این امر محرک من باشد در اتیان به عمل نه اینکه من قصد به عنوان تصور و یک اخطار امر ذهنی باید بکنم. نه؛ محرک من در اتیان به عمل باید همین امر باشد و این قهری است من عرضم این است که نه تنها این محرکیت امر محال است ضروری الثبوت است و آن طرف قضیه را می خواهیم عرض کنیم می خواهیم بگوییم که چه در واجبات تعبدی چه در واجبات توصلی این که محرک من برای اتیان این عمل این امر باید باشد این ضروری الثبوت است ما گفتیم امر برای چه است امر برای این است که آن عمل در خارج تحقق پیدا کند یعنی تحقق خارجی عمل معلول امر است امر قهراً باید در سلسله علل آن عمل خارجی قرار بگیرد همیشه علت به وسیله معلول مضیق می شود علت به وسیله معلول مضیق یک نوع تضیقی بیانی که مرحوم حاج شیخ در حاشیه درر هم به آن اشاره می کنند بحث این است من امر می توانم بکنم برای تحقق حصه ای که امر من آن حصه را ایجاد می کند بحث داعویتی که ما می خواهیم بگوییم همین است بیشتر از این نمی خواهیم بگوییم امر من باید در سلسله علل تحقق مامور به واقع شود و این هم در واجبات تعبدی هم در واجبات توصلی قهری است و ضروری است باید حتماً باشد نه تنها محال است ضروری الثبوت است و فارغ بین واجب تعبدی و واجب توصلی در این نیست بین واجب تعبدی و واجب توصلی فرقشان در غرض اولیه است نه در غرض ثانویه و کیفیت تاثیر امر در تحقق مامور به غرض از امر همیشه تحقق مامور به مستند به امر است یعنی استناد به امر همیشه در غرض از امر لاجرم باید اخذ بشود استناد یعنی اینکه امر در سلسله عللش واقع بشود ولو به این شکل که امر در ذهن مخاطب احتمال ایجاد کند و آن احتمال محرک من باشد در سلسله علل گفتیم گاهی اوقات امر باعث می شود که مکلف علم به امر پیدا کند آن یک طور است گاهی اوقات امر سبب می شود که مکلف احتمال امر را بدهد و این احتمال امر محرکیت پیدا می کند و الا آن چیزی که امر در سلسله علل آن واقع نشود نمی تواند هدف از امر باشد و غرض از امر باشد و تفاوت بین واجب تعبدی و توصلی در این ناحیه نیست تفاوت بین واجب تعبدی و توصلی در آن عرض کنم خدمت شما غرض اولیه است بنابراین

شاگرد:اخطار اگر توجیه نداشته باشد باید تشریع باشد دیگر

استاد: اتفاقاً در مورد اخطار هم حالا من بحث را روی اخطار می خواستم بگویم که وقتی ما بحث را روی داعی می بریم راحت بحث حل می شود بحث روی اخطار هم ببریم عین همین مشکل حل می شود من وقتی می دانم که امر شارع امر شارع او هست که محرک من هست در انجام عمل همین را به ذهنم اخطار می دهم مشکلی ندارد اگر اخطار هم شرط باشد این اخطار هیچ مشکلی ایجاد نمی کند یعنی همان محرکیتی که قهراً وجود دارد من محرکیت اخطار به ذهن می دهم ولی شما بگویید شرط این است که شما باید آن محرکیت را هم به ذهن خود اخطار بدهید خب می دهم چون آن محرکیت قهراً در متعلق امر اخذ شده چیز مهمی نیست یعنی مشکلی ایجاد نمی شود که یعنی این طور

شاگرد: اخطار را این طوری می گویند که من این نماز را می خوانم به خاطر امری که به نماز شده

استاد: یعنی من این نماز را می خوانم به خاطر اینکه این نماز محرک من است در انجام عمل همین دیگه اخطار یعنی همین دیگه به خاطر اینکه امر علت است برای انجام عمل برای من این همین تعبیر را اخطار می کنیم دیگه یعنی ببینید من در هنگامی که یک امر شارع من را تحریک می کند گاهی اوقات به این تحریک امر شارع توجه هم دارم یک موقعی آن تحریک واقعی تحقق دارد یک موقع به این محرکیت هم علم دارم شما می گویید که من باید علم به محرکیت هم داشته باشد تصور محرکیت هم اخطار یعنی همین دیگر یعنی تصور محرکیت اخطار غیر از این چیزی نیست یعنی آن محرکیت است که یک امر واقعی است که امر شارع من را تحریک می کند و امر شارع در سلسله عمل من واقع شود نسبت به اینکه امر شارع در سلسله علل هم قرار داد باید علم داشته باشند علم به اینکه امر شارع در سلسله علل عمل من واقع شده است خب این علم چیز مهمی نیست وقتی واقعاً تحقق دارد من به آن امر واقعی که تحقق دارد که این امر در سلسله علل عمل من واقع هست علم پیدا می کنم تصور می کنم تصدیق می کنم مشکلی پیش نمی آید

شاگرد: با این بیان قصد امر یک امر اختیاری نمی شود اصلا نمی شود تکلیف به آن تعلق بگیرد با این بیان شما امر یک امر قهری می شود.

استاد: نه اینکه در سلسله علل عمل خارجی امر واقع است این منافات با اختیاری بودن عمل ندارد

شاگرد: عمل نه خود قصد قربت

استاد: نه نه آن قصد قربت یعنی اینکه آن عمل من را تحریک می کند اما چرا آن عمل من را تحریک می کند آیا ناخودآگاه تحریک می کند یا چون یک فعل اختیاری هست آن یک بحث دیگر است اینجا ربطی ندارد البته یک نکاتی مرحوم آخوند در ضمن این بحثها مطرح کرده ایشان می گوید قصد قربت اختیاری نیست مرحوم آخوند هم می گوید اصلاً که قصد قربت اختیاری نیست و الا تسلسل پیش می آید من نمی خواهم وارد آن بحث بشوم چون آنها ان قلت و قلتهایی دارد که مرحوم آشیخ پاسخهایی دادند که یک قدری به نظرم نیازی نیست ما وارد آن بحثهای سنگین جبر و اختیار بشویم جبر و اختیار مشکلات خاص خودش را دارد که آنها را واردش نشویم شاید بهتر باشد اجمالاً در بحث جبر و اختیار عرض می کنم که به تصور من مشکلات جبر و اختیار پاسخ عقلی ندارد ولی پاسخ وجدانی دارد در بحث جبر و اختیار اینکه ما اختیار داریم یک امر وجدانی است و اینکه همه امور لاجرم باید به خدا منتهی بشود آن هم برهان عقلی که آن هم در واقع وجدانی هست برای او قائم هست اینکه چگونه می توانیم بین اینکه یک امر هم اختیاری من باشد هم معلول الهی باشد به تعبیر دیگر فعل اختیاری هم مقدور من باشد هم مقدور خدا باشد این چطوری تحقق پیدا می کند این درکش از ذهن من و قدرت عقلی من خارج است ولی وجداناً ما می فهمیم که چنین است در بحث امر بین الامرین حالا این را اجازه بدهید این که آمد من توضیح خیلی کوتاهی در این مورد خواهم داد که بحث جبر و اختیار در تصور ما حل که آدم عقلاً بتواند این مطالب را حل کند ندارد ولی وجداناً آدم می فهمد آن چیزی که واقعیت دارد امر به بین الامرین است و نه مسلک جبر درست است نه مسلک اختیار درست است و مسلک صحیح مسلک امر بین الامرین است ولی این مسلک را چطوری بتوانیم تحلیل عقلی کنیم ما تحلیل به آن استدلالات این را فردا من حالا که چیزش پیش آمد فردا یک توضیح اجمالی در مورد آن بدهم و نمی خواهم وارد ریزه کاری این بحثهای بشوم اجمالش را عرض کنم که به نظر ما بحث جبر و اختیار حلش یک حل عقلی نیست ولی وجداناً انسان درکی دارد که آن چیزی که صحیح است امر بین الامرین هست نه جبر هست و نه اختیار و صلی الله علی سیدنا محمد و آل محمد.